

سخت نبود که محاسن تان را بتراشید؟

من روز اولی که به خاطر کم کردن ریش به سلمانی رفتم دو بار رفتم، بار اول نتوانستم به حدی که ضرورت بود، کم کنم؛ ولی بار دوم باز مجبور شدم.

چشم هایتان پر از اشک شد. یاد آن روزها افتادید؟ اگر یاد خاطره‌ای افتادید، برایمان بگویید.

همان خاطره کم کردن ریشم. ملت ما قربانی‌های بی دریغی دادند و از لطف‌های عمده آن قربانی‌ها، آن نصرت الهی، مافلاً زندگی سربلندی داریم.

آیا عملیات‌های تان متوجه غیرنظامی‌ها هم می‌شد؟

هیچ گاه متوجه غیرنظامیان نبودند ولی اگر در آن غیرنظامی از بین رفته باشد، من انکار نمی‌کنم. اما هیچ گاه هدف نبودند البته هیچ عملیاتی را من دقیقاً به ذهن ندارم و راپورت ندارم که در آن کسی از غیرنظامی‌ها تلف شده باشد.

عذرخواهی می‌کنم روایت غربی‌ها شما را فارغ از تعقل و تفکر و تمدن یاد می‌کردند. القابی که می‌دادند به جهادگران، چه در افغانستان، چه در سایر کشورهایی که مقابل اشغالگران شان می‌ایستادند افراد کاملاً فارغ از تمدن حتی جلوه می‌دادند، اما شما برای اینکه حتی مجبور شدید صورت تان را بتراشید، احساساتی می‌شوید، قطعاً در نسبت با یاران تان، همراهان تان و اوضاع کشورتان هم این احساس جاری بوده؟

من در رشته اینجنری محصل دانشگاه بودم، سال آخر تحصیل از جمله بهترین‌های صنف (کلاس) بودم، پایین‌ترین افراد از آن صنف هم به بلندترین معیارهای مادی رسیدند. نمی‌دانم شما تعبیرتان از اینکه ما از تمدن دور بودیم چیست.

من فقط نقل قول کردم. این حرف من نیست، من در بین شما دارم ۱۰ روزی را سپری می‌کنم و لذت می‌برم. خاطره‌ای دارید از عملیات‌های تان یا اینکه آن چیزی که دلیل بر حکم یک عملیات به یک مقصد مشخص می‌شد.

من از اولین عملیات یک خاطره به ذهن دارم که امکانات ما در سطح بسیار ابتدایی‌اش قرار داشت، فقط یک تفنگچه و دو بمب دستی به دست آورده بودیم که اقدام به اولین عملیات کردیم.

چه جوری به دست آورده بودید؟

از دوستانی که قبلاً در زمان مقاومت علیه شوروی با خود امکانات داشتند، از آنها گرفتیم ولی این بمب‌های دستی آنقدر فرسوده بود که یکی از برادران ما وقتی آن را پرتاب کرد داخل موتور^[۴] آمریکایی‌ها افتاد ولی انفجار نکرد. از آن زمان آغاز شد ولی الحمدلله روزی رسید که اینها باز نمی‌توانستند جلوی تلفات شان را بگیرد. ضروری نمی‌پندارم در جزئیات این عملیات‌ها بسیار پیچیم ولی هر کدامش خاطره است.